

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک و علیک منا سلام الله ابدأ ما
بقینا و بقی اللیل و النهار و لا جعل الله آخر العهد منا لزیارتکم. السلام علی الحسین و
علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین یا لیتنا کنا معهم فنوز
فوزاً عظیماً.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ طَلَّمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً.

اللهم اجعل لنا قدم صدق عندک مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون
الحسین(ع).

روایت دیگری که برای اثبات برائت شرعیه در شبهات حکمیه به آن استدلال شده حدیث
شریف حجب هست . به خاطر این که واژه حجب در حدیث هست، مشهور شده به حدیث
حجب.

این روایت، هم در توحید صدوق روایت شده و هم در کافی شریف با یک اختلافی. و اما
ابتدائاً آن که در توحید صدوق هست عرض می‌کنیم چون این متن، متداول به استدلال
همین متنی است که در توحید صدوق است.

«عَنْ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ
عَبَّاسٍ عَنْ ابْنِ فَصَّالٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ قَرْقَدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
ع قَالَ: مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ».

در کافی هم این جور هست: «محمد بن یحیی» خصوصیت کافی این است که مرحوم
کلینی مستقیماً از محمد بن یحیی نقل می‌کند. این جا در روایت صدوق، پسر محمد بن
یحیی، ابن او واسطه است؛ احمد بن محمد بن یحیی العطار، که این احمد محل کلام
است. این در حدیث رفع هم احمد بود و آن جا وجوه عدیده برای اثبات وثاقت آن عرض
کردیم چون احمد محل کلام است، عده‌ای هم حدیث رفع را حجت نمی‌دانند به خاطر
همین احمد. آن جا ده وجه آوردیم برای این که بتوانیم توثیق ایشان را اثبات بکنیم و
بعضی از آن وجوه قابل اعتماد بود. راه‌های دیگری هم عرض کردیم مجموعاً سیزده،
چهارده وجه آن ذکر شده که مراجعه می‌فرمایید. خصوصیت روایت کلینی این است که
احمد را ندارد، مستقیماً از پدر احمد نقل می‌کند؛ محمد بن یحیی العطار که لا اشکال فی

وثقائه. بقیه سند مثل هم است، فرقی که دارد این است که در کافی «ما حجب الله عن العباد» هست، «علمه» را ندارد. «ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم» و این وجود علم و عدمش ممکن است در استدلال تأثیر بگذارد.

پس دو نقل وجود دارد. قهراً این دو متن می‌شود مورد قاعده دوران امر بین زیاده و نقیصه. در نقل صدوق زیاده وجود دارد که «علمه» است، در نقل کلینی نقیصه هست که «علمه» را نیاورده. حالا اگر کسی نقل صدوق را به خاطر اشتغال احمد معتبر نداند و بگوید نقل کافی فقط معتبر است این جا دوران هم نمی‌شود دیگر، نقل کافی معتبر است که علم ندارد، و نقل صدوق غیرمعتبر می‌شود بنابراین دورانی نیست و آن متن ثبات طبق این نظریه می‌شود «ما حجب الله عن العباد و هو موضوع عنهم» اما اگر بگوییم هر دو نقل‌ها معتبر است، کافی معتبر است آن هم معتبر است قهراً دوران امر بین زیاده و نقیصه می‌شود. اگر در دوران امر بین زیاده و نقیصه قائل شدیم به عدم زیاده که معنای عدم زیاد برخلاف آن چه که بدواً به ذهن ممکن است بیاید یعنی آن زیاده اضافه نیست، درست است، راوی از پیش خودش اضافه نکرده، زیاده نکرده. چرا؟ برای این که آن چه که معمولاً اتفاق می‌افتد این است که انسان فراموش می‌کند یک چیزی که بوده و شنیده، یادش می‌رود که بگوید. اما سهو کند، چیزی از پیش خودش اضافه بکند این نادراً خیلی نادراً اتفاق می‌افتد و لذا گفته می‌شود انسان اطمینان دارد وقتی همه ثقه هستند آن که حذف شده فراموش کرده، یادش رفته، اما آن که گفته نه، انسان اطمینان پیدا می‌کند. یا از باب این که الظن يلحق الشيء بالاعم الاغلب. اعم اغلب این است که فراموش می‌شود، حذف می‌شود و گفته نمی‌شود، نه این که اضافه می‌شود و الظن يلحق الشيء بالاعم الاغلب، از این راه می‌گوییم، بنابراین که این مظنه را بگوییم اعتبار دارد که حالا لادلیل علی اعتبار این مذهب. و یا این که بگوییم سیره عقلاء در این موارد این جوری است، اگر دو متن از دو ثقه به دست‌شان برسد یا دو ثقه یک مطلبی را بیانند نقل کنند یکی اضافه داشته باشد یکی نه، سیره بر این است که آن که اضافه گفته می‌پذیرند.

اگر این‌ها را بگوییم این جا اثبات می‌شود کلام صدوق، نقل صدوق اثبات می‌شود اما اگر در این قاعده مناقشه کردیم کما ناقشه الامام قدس سره و ما هم قبلاً تبعاً با ایشان گفتیم قاعده ثابت نیست، این‌ها فوقش یک مظنه‌ای را می‌آورد و بر این مظنه دلیل بر این حجت نداریم و آن بنای عقلایی هم ثابت نیست که چنین بنایی در عقلاء واقعاً باشد، در جایی که اطمینان برای آن‌ها حاصل نشود. مثلاً اگر یک وصیت‌نامه‌ای است و حالا دو نفر در یک مجلس بودند، هر دو هم ثقه هستند، او آمد گفت که این میت وصیت کرد که این خانه و آن خانه برای ... آن یکی گفت این خانه، این بناء عقلاء است که می‌گویند آن یکی که آن خانه را اضافه کرده آن ثابت است؟ یا نه این جا چنین بنای عقلایی وجود ندارد به خصوص در ورثه که به ضررشان می‌شود و امثال این موارد. بنابراین ثابت نیست در دوران امر بین زیاده و نقیصه که اصل عدم زیاده باشد، بنابراین قهراً ثابت نمی‌شود که این کلمه علم وجود داشته باشد، وقتی ثابت نشد کلمه علم وجود داشته باشد پس قدر متیقن آن روایت باید همان «علمه» بخشید «ما حجب الله علمه عن العباد» نباشد. و الا اگر در آن صورت دلالت نداشت دیگه استدلال به این حدیث شریف تمام نخواهد شد. این راجع به این اختلافی که بین این دو متن وجود دارد. و اما بررسی بیشتر سند ان شاء الله بعداً خواهد آمد.

ج: نه ظرف گفته‌مان این بود. گفته اطلاق دارد.

و اما تقریب استدلال به حدیث شریف:

تقریب استدلال به این حدیث شریف همان نحوه تقریب حدیث رفع است که «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم». «ما حجب الله» یعنی چیزی که خدا مستور فرموده است علم و آگاهی به آن را از بندگان. این موضوع عنهم. وضع وقتی با کلمه مجاوزه یعنی «عن» تعدیه می‌شود همان معنای رفع را می‌دهد «وضع عنه» ای رَفَع، بنابراین موضوع عنهم ای مرفوع عنهم. آن وقت گفته می‌شود که در شبهات حکمیه وجوبیه را تحریمیه، وجوب محجوب از ماست، حرمت اگر باشد محجوب از ما است. این حدیث می‌فرماید آن وجوبی که حجب الله علمه عنکم، خدا این را برداشته. حالا این برداشتن به همان معنایی که در حدیث رفع بود، قهراً این رفع ظاهری است، این وضع ظاهری مقصود است نه وضع واقعی به خاطر همان بیانات عدیده‌ای که در آن جا وجود داشت، دیگه آن‌ها را تکرار نمی‌کنیم. آن قرائنی که آن جا آورده که این رفع ظاهری است این جا هم می‌گوییم وضع عنه، وضع ظاهری است به همان بیانات و ظاهر این که وضع کرده یعنی مسؤولیتی در قبال آن نداریم. این از دوش شما برداشته شده، مسؤولیتی در مقابل آن ندارید نه این که واقعاً نیست. بنابراین وقتی معنای حدیث این شد؛ انسان در این شبهات حکمیه این جور استدلال می‌کند: می‌گوید یا حکمی خدا ندارد اصلاً یا اگر دارد مسؤولیتش را از ما برداشته. این یک قضیه منفصله‌ای در ذهن انسان تشکیل می‌شود که إما در این واقع خدای متعال حکم وجوب و حرمتی ندارد، نه حکمی ندارد، ممکن است اباحه باشد. یا وجوب و تحریمی ندارد، یا اگر دارد این حدیث می‌گوید مسؤولیت آن را از گردن شما برداشتم. پس بنابراین استناداً به حدیث رفع مجتهد می‌تواند بگوید شما مسؤولیتی ندارد برائت دارید. که همین بیان در حدیث رفع هم گفته می‌شد که آن جا هم باز این قضیه منفصله تشکیل می‌شود. این تقریب استدلال به حدیث شریف و دیگه خصوصیاتش همان‌هایی است که در حدیث رفع گفته شد. مهم این است که ببینیم آیا این تقریب در این جا تمام است یا تمام نیست. حدود ده اشکال در این جا وجود دارد که این افکار بزرگان جیلاً بعد جیل متراکم شده ده تا اشکال به استدلال به این حدیث شریف وجود دارد که باید مورد بررسی قرار بگیرد چون این‌ها برای ما دقت افزایی دارد، ذهن‌های ما را دقیق می‌کند، از ساده‌انگاری و استفاده‌های نابجا از کتاب و سنت در اثر این دقت‌ها که اعمال کردند و به ما آموختند این بیمه می‌کند ما را از این که همین جوری از هر آیه‌ای یا روایتی، هرچی به ذهن ما ابتدائاً می‌آید بخواهیم استفاده بکنیم و به شرع نسبت بدهیم.

اولین اشکالی که عده‌ای از بزرگان دارند... حالا من قبل از آن اشکال بزرگان این را عرض می‌کنم که به این نحو در کلمات ذکر نشده، این را عرض می‌کنم به خاطر جهتی که معلوم خواهد شد. گفته شده در این روایت یعنی می‌توان گفت که در این روایت فرموده «ما حجب الله علمه عن العباد» یا «ما حجب الله عن العباد» آن که خدا محجوب فرموده حالا یا دانستن آن را، یا خودش را، حالا علی هر دو متن. این موضوع عنهم. این تمسک به دلیل در موارد شبهات حکمیه، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه دلیل است که به اتفاق همه تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل باطل است. تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه مخصص عده‌ای قائل هستند که می‌شود، مثل گفته «اکرم کل عالم» یک دلیل منفصله‌ای هم آمده گفته «لا تکرّم الفساق من العلماء» حالا شک داریم یک عالمی... حالت سابقه او را هم نداریم که با استصحاب منقح موضوع معلوم بکنیم. نمی‌دانیم این

عالم است یا فاسق است، نمی‌دانیم می‌توانیم به «اکرم کل عالم» تمسک بکنیم بگوئیم واجب است اکرام او؟ اختلافی است؛ یک عده گفتند نمی‌شود، اما مشهور فرمودند این جا می‌شود. «اکرم کل عالم» حجت است، «لاتکرم الفاسق» که نمی‌دانیم این را می‌گیرد یا نه، پس به آن نمی‌توانیم تمسک کنیم؛ به «لاتکرم الفاسق من العلماء». اما به «اکرم کل عالم» عالم بودن او را که می‌دانیم. پس «اکرم کل عالم» را تمسک می‌کنیم می‌گوئیم واجب است اکرم او. عده‌ای هم گفتند نه، چون آن به این عنوان می‌دهد، پس این در مراد جدی می‌شود عالمی که فاسق نیست و قهراً ما نمی‌دانیم الان این عالم فاسق است یا نه، پس نمی‌دانیم این مصداق آن دلیل می‌شود یا نه، اما در جایی که اصلاً شک داریم عالم است یا عالم نیست، این جا کسی نگفته که می‌شود به «اکرم کل عالم» استدلال کنیم بگوئیم واجب است اکرام او. حالا در مانحن فیه گفته می‌شود که این جوری است. «ما حجب الله علمه عن العباد» یا «ما حجب الله عن العباد» ما این جا نمی‌دانیم «ما حجب الله» است یا نیست.

توضیح مطلب این است که امور محجوبه سه قسم است؛ یکی آن اموری که خدای متعال سر مکنون است، اصلاً به پیامبرش هم وحی نفرموده، حالا پیش خودش مستتر است مثل علم به قیامت، شاید از قرآن شریف استفاده کنیم که قیامت را حتی پیامبر هم نمی‌داند. خدای متعال این را حتی به پیامبرش هم نفرموده که چه موقع است. این سر مکنون است، این جا درست است بگوئیم «حجب الله علمه عن العباد»، یا «حجبه الله تعالی».

قسم دوم آن جایی است که خدای متعال جعل فرموده، وحی هم فرموده؛ به پیامبرش وحی فرموده «أوحی به النبی، أو الهم به الوصی» الهام هم فرموده، آن‌ها هم می‌دانند ولی لم یأمر بإبلاغه الی الناس. نفرموده به مردم بگوئید، مستودع عند خودشان است که به حسب بعضی روایات این که می‌گویند وقتی حضرت مهدی ارواحنا فداه و صلوات الله و سلامه علیه ظهور می‌فرماید «یأتی بدین جدید» گفتند برای این جور احکام است که خدای متعال وحی فرموده، «اودعه عندهم» ولی آن‌ها به مردم ابلاغ نفرمودند برای مصالحی، یا برای موانعی، حالا آن حضرت که تشریف می‌آورد این‌ها را اعلام می‌فرماید فلذا می‌شود دین جدید. این هم قسم دوم است که این را هم درست است بگوئیم «حجبه الله عن العباد» این جا هم درست است بگوئیم چون خدا هم امر نفرموده به ابلاغ، بلکه شاید نهی از ابلاغ فرموده؛ نگوئید. قسم سوم این است که خدای متعال جعل فرموده، وحی هم فرموده، امر به ابلاغ هم فرموده، ابلاغ هم شده، اما در اثر حوادث و موانع دیگر؛ اخفاء ظالمین یا در اثر فراموشی روات یا در اثر تعارض روات آن یکی آن جوری نقل کرده، آن یکی خلافتش به ذهنش آمده گفته، تعارض کرده. این امور إما من الظالمین که نگذاشتند، إما من نسیان الروات و سهو الروات و إما من تعارض این‌ها و إما من جهات دیگری؛ کتب از بین رفته در اثر زلزله‌ها، در اثر موربانه‌ها، در اثر چه و چه، این اخیر که در اثر اخفاء ظالمین باشد، نسیان روات باشد، این موارد که دیگه «حجب الله» نیست. چرا؟ چون ولو این که تمام اموری که در عالم واقع می‌شود به آن دقت عقلی فلسفی مسبب الاسباب و علة العلل خدای متعال است، «قل کلُّ من عندالله» به آن، «خلقکم و ماتعلمون»، «و ما رمیت إذ رمیت و لکن الله رمی» به آن مطلب عقلی و فلسفی همین جور است، فاعل ما من الوجود خدای متعال است، بنابراین همه چیز را به خدای متعال نسبت دادند به آن معنا، اما ادب قرآنی و ادب دینی این است که «فما کان من حسنة فمن الله، و ما کان من سيئة فمن نفسي» ولو سیئه هم که یک عمل است نمی‌شود... این به معنا که دقت بکنیم اما هیچ نعوذ بالله بگوئیم که خدا امام حسین را کشت. بله به آن معنا این کشته شدن که یک امر وجودی است، ازهاق روح بالاخره این امر وجودی است و کار آن خبیث‌ها

و قاتلین مقدمات ... را فراهم کردند فقط خدای متعال آخرش ازهاق روح می‌فرماید. حالا ازهاق روح مثل امام حسین سلام الله علیه «الله یتوفی الانفس حین موتها» یک جا هم ممکن است حالا... این‌ها دیگه حالا بحث‌های... پس بنابراین «ما حجب الله علمه عن العباد» آن جایی که ظالمین باعث آن شدند. نسیان روات، سهل‌انگاری آن‌ها باعث آن شدند، این جا نمی‌شود گفت «حجب الله عن العباد» ولو برهان می‌گوید، ولو در تعالیم دینی هم به آن مسأله دقیق آن جوری خدای متعال... آن توحید افعالی را و این که هیچ چیزی در عالم محقق نمی‌شود الا به اراده او و فعل او، آن را هم یاد داده ولی ادب قرآنی این نیست که شما کارهای ظالمین را به خدا نسبت بدهید. کارهای خلاف را به خدا نسبت بدهید. آن که سیئه است فمن نفسک، آن که حسنه هست؛ نماز می‌خوانی فمن الله، جهاد می‌روی فمن الله، زیارت اربعین می‌روی فمن الله، اما آن نه.

پس بنابراین با توجه به این جهت ما در شبهات حکمیه وجوبیه یا تحریمیه شک داریم که این حجب علم یا حجب آن وجوب یا حرمت من الله است و شاملش می‌شود یا نه برای ظالمین است.

اگر آن از قسم مکنون باشد من الله است، اگر از قسم دوم باشد؛ من الله است اما اگر از قسم سوم باشد که امر شده و اولیای اسلام آن‌ها را هم نشر دادند اما در اثر آن حوادث، آن جهات از بین رفته دیگه حدیث صادق نیست.

پس تمسک به «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم» می‌شود تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه. این اشکالی است که وجود دارد در این جا.

س: نسیان که سیئه نیست. تعارض بین دلیلی یا نسیان یا خطاء، مثل همین حدیثی که یک جا یک اضافه دارد یک جا هم یک نقصی دارد. آن که سیئه نیست که ما بخواهیم بگوییم براساس...

ج: نه، این مثال بود اما سیئه‌اش را برای ظلم ظالمین عرض کردیم. و الا آن‌ها هم همین جور است، یعنی نقصان‌های بشری را به خدا نسبت نمی‌دهد.

س: خدا خواسته که این فراموش کند.

ج: عرض کردیم آن ظلم ظالمین....

س: ... این که فراموش کردیم چیزی نیست که نسبت بدهیم به خدا ...

ج: خیلی خب حالا این جا به ذوق شما نمی‌آید اما احتمال می‌دهید که ظلم ظالمین باشد یا نه؟ ظلم ظالمین احتمال می‌دهید یا نه؟

س: ...

ج: می‌دانم نیست ولی احتمال که می‌دهیم. هر شبهه حکمیه‌ای که پیش می‌آید احتمال می‌دهیم.

س: معتبر هست.

ج: بله همین، پس تمسک به دلیل درست می‌شود. حالا بعضی از اسباب به ذوق شما

نمی‌آید اما ظلم آن که به ذوق شما می‌آید. پس لعل این نرسیدن به خاطر اخفاء ظالمین باشد آن‌ها باعث شدند، چرا؟ این ابی عمیر را گرفتند زندانی کردن ... این کتاب او از بین رفته، یا او را این کار کردند. این مدتی که خلفای جور حاکم بودند یا مدتی که آن ثانی ممنوع کرده بود نوشتن حدیث را این‌ها باعث شد که خیلی چیزها از بین رفته. این پس می‌شود اخفاء ظالمین. یا آن جایی که روایت خیانت کرده باشند خدای نکرده، نگفته باشند، کتمان حق کرده باشند. در اثر کتمان که حرام است کتمان، در اثر کتمان حق همان طور که بعضی از روایت را هم داریم، بعضی از اجلاء روایت در باره‌شان هست که کتمان کردند بعضی امور را که حالا من دلم نمی‌خواهد نام آن‌ها را ببرم ولی بعضی از بزرگان علمای رجال بعضی از مشاهیر علمای روایت را می‌گویند ثق نیست، چرا؟ چون کتمان کردند، مثلاً امامت امام جواد سلام الله علیه را کتمان کردند. البته بعداً یک چیزی نقل شد که گفته که می‌خواستیم از عجم نباشد کسی که می‌گوید چون اگر از عجم نباشد عرب‌ها زیر بار نمی‌روند. می‌خواستیم امام ایشان را یک عرب بگوییم ابتدائاً ولی ممکن است کتمان کرده باشند یک چیزهایی را، یا خلاف آن را گفته باشند، یا یک حدیثی آمده، آمده خلاف آن را جعل کرده تا معارضه با آن بشود و یا دیدند این معارض دارد پس هیچی. بنابراین احتمالات که وجود دارد، وقتی این احتمالات وجود داشته باشد این‌ها را که نمی‌شود به خدای متعال نسبت داد، این هجو در اثر ظلم است، در اثر خیانت است، در اثر این چیزها است، این را دیگه نمی‌شود به خدای متعال نسبت داد به حسب آن بیانی که قرآن برای ما ...

س: ...

ج: بله.

س: آقا این لنا نمی‌شود؟ ... از طرفی هم بگوییم این احکام صادر شده ولی حالا به هر دلیل به ما نرسیده، این اولاً لغویت این احکام و ثانیاً لغویت این حدیث نمی‌شود؟

ج: نه، ان شاء الله در بیانات بعد می‌آید؛ احکام که جعل می‌شود خدای متعال به طرق عادی به نشر می‌فرماید. حالا اگر ظالمین نگذاشتند و فلان، این دیگه جعل آن لغو نیست. دوم این که احتمال احکام حسن احتیاط را به دنبال دارد، اگر ما یقین داشته باشیم حکم نیست احتیاط معنا ندارد ولی جعل این حکم‌ها ولو به دست ما نرسیده باشد، حسن احتیاط دارد، در شبهات تحریمیه حسن که اجتناب بکنیم، در شبهات وجوبیه حسن که انجام بدهیم، این حسن احتیاط را به دنبال دارد.

پس بنابراین این یک اشکال که تمسک به دلیل در شبهه مصدقه می‌شود و این با آن ادب دینی که به ما یاد دادند سازگار نیست. در آن موارد بگوییم مصداق می‌شود پس آن موارد مقصود نیست.

س: ...

ج: آن را هم که ما حجب الله نمی‌شود گفت.

س: ...

ج: نه، اولاً حالا شما جواب می‌خواهید بدهید حالا این‌ها... اولاً به چه دلیل این روایت در مقام امتنان است؟ آن جا رفع عن امتی چون بود، فلذا گفت از امت من یعنی در مقابل

امم دیگر، این یک منتی است اما این جا نه، ما حجب الله علمه عن العباد، منتی نمی‌گذارد. به چه دلیل در مقام امتنان باشد، دارد یک واقعیتی را می‌گوید. پس دلیل بر این نداریم که در مقام امتنان باشد خلافاً با آن جا که در مقام اثبات به خاطر اضافه به امت می‌گوییم در مقام امتنان است.

س: ...

ج: عباد فرق نمی‌کند، این با قبلی‌ها. یک واقعیتی است برای همه بشر، همه بندگان خدا اما این می‌گوید امت متن، یعنی امم سابقه نداشتند. اما این می‌گوید از عباد، بندگان. دین حضرت موسی را هم حساب بکنی همین جور است، ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم»

س: ما مواردی داریم که اصلاً روایتی نیست بلکه عدم روایت است مثل قضیه توأیین. ما اصلاً نصی نداریم که بخواهد تعارض بکند یا چیز...

ج: نه ممکن است داشته ظالمین باعث شدند که به دست ما نرسیده.

س: اصلاً خود موضوع نبوده.

ج: چی می‌دانید نبوده؟ شاید یک عامی بوده که این را هم می‌گرفته.

س: تنباکو در زمان...

ج: تنباکو نه، از کجا می‌دانید تنباکو نبوده. عجب است تنباکو نبوده، چرا نبوده؟

س: ...

ج: حالا به این شیوع نداشته، ما چه می‌دانیم اولاً می‌گویید شروع نداشت شاید هم بوده. و ثانیاً شاید یک عموماتی بوده که بر آن این را هم می‌گرفته. مثلاً بفرماید هرچیزی که دود می‌کنید. دخان هست، در روایات صوم هست، هرچی که دود می‌کنید حرام است، ممکن است فرموده باشند، لازم نیست بگوید التباک. ممکن است به آن عبارت باشد، این‌ها نگذاشتند به دست ما برسد، بنابراین در این شبهات حکمیه این مسأله هست.

این یکی از مناقشات، تَه تَای دیگر طلب شما. ان شاء الله فردا بعضی از آن‌ها را می‌گوییم

وصلی الله علی محمد وآل محمد.